



بهترین اشعار شمس لنگرودی به انتخاب احمد پوری

۳۵

پرندگان بازگشته‌اند

سربازان مانده‌اند

بهار از ستاره و سوسن بالا می‌رود که کلاهش را بردارد

لابه‌لای درختچه‌ها، سنگ‌های شسته و تصویرها

پرندگان بال می‌زنند

سربازان نمی‌شنوند*

۳۰ بهمن ۶۴

□

۱

دلیم به بوی تو آغشته است.

سپیده دمان

کلمات سرگردان برمی‌خیزند و خواب آلوده دهان مرا می‌جویند

که از تو سخن بگویم

کجای جهان رفته‌ای

نشان قدم‌هایت

چون دان پرندگان



همه سویی ریخته است
بازنمی گردی، می دانم
و شعر
چون گنجشک بخار آلودی
بر بام زمستانی
به پاره یخی بدل خواهد شد***



۶۶

بیا و مرا ببر
دیگر نه آفتاب گر گرفته زبانم را روشن می کند
نه بال بال شب پره ای جانم را می شکافد
و نه شبنمی در قلبم آب می شود

بیا

دستم را بگیر
و خرده ریز این کلمات تباه شده را
از پیشم
جمع کن***

۶ بهمن ۷۸ - کالیفرنیا



۳۲

به سرش زده باد
نگاهش کنیند
چگونه میان درختها می دود، و سرش را به پنجره ها می کوبد
به سرش زده باد
آب حوضچه را به هم می ریزد
فرصت نمی دهد که گلویش را ماه تر کند
به سرش زده این برهنه ی گرمازده
گفته بودم طوری بیایی که بوی تو را باد نشنود
دیوانه شده این پسر
پیراهنت را به دهان گرفته کجا می برد***

■ جشن ناپیدا

■ نت‌هایی برای بلبل چوبی

■ نت‌هایی برای بلبل چوبی

■ پنجاه و سه ترانه‌ی عاشقانه